

عزیزن سین

# حیوان را دست کم نگیر

ثمین باغچه بان



مؤسسه انتشارات نگاه

«تأسیس ۱۳۵۲»

## فهرست مطالب

- ۱۱..... سگ ولگرد مهربان
- ۱۳..... تصادف عجیب
- ۱۵..... گریه مسافر
- ۱۷..... این یارو به گاز گرفتن هم نمی ارزه
- ۱۹..... چه یاری مهربان تراز مادر
- ۲۰..... سگی که از اعتماد من سوء استفاده کرد
- ۲۳..... موش هایی که تبدیل به جانورهای درنده شدند
- ۲۵..... تیم حیوانات
- ۲۷..... شوخی خرس با گراز
- ۲۹..... ایدول برانسکی
- ۳۱..... موش هایی که ماهی شکار می کنند!
- ۳۳..... سگ ناجی
- ۳۶..... حشره درنده و مورچه ها
- ۳۹..... سگ هایی که میان بر می زدند
- ۴۰..... مرغ های خونخوار
- ۴۳..... شکار گنجشک
- ۴۵..... دل و جرأت مادران
- ۴۸..... خرسی که روباه شکار کرد
- ۵۰..... جنگ خروس
- ۵۵..... گریه برای انسان است یا انسان برای گریه؟
- ۵۷..... جنایت



۵۹.....	درسی که باید از خرس گرفت
۶۱.....	گربه هنرمند
۶۳.....	مسابقه شپش دوانی
۶۵.....	تیرتلفن
۶۷.....	بوییک
۷۰.....	زرده و خاتون
۷۲.....	تربیت مادرانه
۷۴.....	یک داور قدرتمند
۷۶.....	قاطر دلباخته
۷۸.....	ارمغان خرس
۸۰.....	خیانت لک لک ماده
۸۲.....	غازهای پرنده
۸۴.....	سفید
۸۶.....	سزای بدی
۸۸.....	بز هنرپیشه
۹۰.....	مار عاشق
۹۲.....	شکارچی کبوتر
۹۵.....	قدرشناسی سگ
۹۷.....	کریچ اقبجباری
۹۹.....	فشفشه
۱۰۱.....	موش، گربه، انسان
۱۰۳.....	چکه بز بهادر
۱۰۵.....	گربه زندان سیاسی
۱۰۷.....	سگ سرگردان
۱۱۰.....	خوشگل‌ها را همه دوست دارند
۱۱۱.....	موش‌های دوست داشتنی
۱۱۳.....	مواظب رنگ سرخ باشید!

۱۱۴.....	سگ کالباس دوست
۱۱۶.....	اعضای انجمن حمایت حیوانات
۱۱۹.....	سنت پرنده‌ها
۱۲۱.....	دوستان زندان
۱۲۳.....	دزدی که باید وارد تاریخ شود
۱۲۵.....	پینا و هشت پای دریایی
۱۲۷.....	گربه‌ای که به خرگوش حسادت می‌کرد
۱۲۸.....	آزادی بی‌موقع
۱۳۰.....	دموکراسی در زندگی غازهای وحشی
۱۳۲.....	خرروماتیسمی
۱۳۳.....	سلیم و روجک
۱۳۶.....	یک آشیانه تمیز
۱۳۸.....	گربه‌هایی که یک جزیره را از تسلط موش‌ها نجات دادند
۱۴۱.....	بخور جونم بخور
۱۴۲.....	خرم‌محترم
۱۴۴.....	اردک ناجی
۱۴۶.....	مادر بودن
۱۴۷.....	سگی که جانش را فدای صاحبش کرد
۱۴۸.....	انتقام کلاغ‌ها
۱۴۹.....	کبوتر
۱۵۱.....	حالت دفاعی قورباغه در برابر سگ
۱۵۲.....	چون بی‌گناه بود فرار نمی‌کرد
۱۵۳.....	میدان‌های خونین
۱۵۶.....	اسب احمق
۱۵۷.....	خارپشت مادر
۱۵۸.....	شوخی با الاغ
۱۵۹.....	کوچک‌تری که بزرگ‌تری را شکست داد و خورد!



۱۶۱.....	راهنمایی خران
۱۶۲.....	مهارت سگ شکارچی
۱۶۳.....	سگ لانه ساز
۱۶۴.....	بیچاره شیدا
۱۶۶.....	جرأتی که از ترس می زاید
۱۶۷.....	نیرنگ کبک مادر
۱۶۹.....	قرقاول، مرغ عشق، میمون
۱۷۱.....	ناجی من
۱۷۲.....	مار و پرنده زنبورخوار
۱۷۳.....	می گویند که گرگ ...
۱۷۶.....	اسب راه شناس
۱۷۹.....	بزکوهی کاراداغ
۱۸۰.....	برای اینکه شیر بخورد
۱۸۱.....	گاوهای دلباخته
۱۸۲.....	جنگ کبوتر و کلاغ
۱۸۳.....	ناجی
۱۸۴.....	در حسرت آشیانه و بچه
۱۸۶.....	اسبی که سوارش را نجات داد
۱۸۸.....	اربابی که چشم به قوچ دیگران دوخته بود
۱۹۰.....	خرس چشم چران
۱۹۲.....	آشیانه اول
۱۹۳.....	این چه خدمتی بود؟
۱۹۴.....	مانوش
۱۹۵.....	ایریش، شکارچی روباه آبی
۱۹۷.....	مادر و جوجه اش
۱۹۹.....	جنگ برای آشیانه
۲۰۱.....	فقط طهارت نمی گرفت

۲۰۳.....	بچه خرس ها
۲۰۵.....	سگ باسواد
۲۰۷.....	سگ راهنما
۲۰۸.....	غریبی که آرایشگر را می شناخت
۲۱۱.....	خرسی که درس انسانیت داد
۲۱۳.....	شوخی کولی
۲۱۴.....	بنازم غریب را
۲۱۶.....	آوازهای شادی
۲۱۸.....	منجوق
۲۲۰.....	گرازهایی که توقع کمک از انسان داشتند
۲۲۳.....	دو ورزای دوست
۲۲۵.....	خوبی در برابر خوبی
۲۲۷.....	خشم خرس
۲۲۹.....	کینه شتر
۲۳۱.....	سگ هم مرد و نامرد دارد
۲۳۳.....	سگی که گوساله را نجات داد
۲۳۵.....	سگی که دزد سابقه دار را به راه آورد
۲۳۸.....	دام گربه برای مار
۲۳۹.....	در انتظار صاحب
۲۴۰.....	کلک خرس
۲۴۲.....	گربه ای که قاتل را لوداد
۲۴۴.....	اشد مجازات
۲۴۶.....	دوستی مادران
۲۴۸.....	تومبیک
۲۵۱.....	قدرشناسی سگ





### سگ ولگرد مهربان

چهارده ساله بودم. شاگرد دبیرستان نظام بودم. یک روز دبیر علوم طبیعی ما، دو رویداد درباره حیوانات برایمان تعریف کرده بود که هنوز یادم است. این دو رویداد را همان طور که در یادم مانده، برایتان بازگو می‌کنم. دبیرمان می‌گفت: یکی از روزهای زمستان بود. در طبقه دوم یک آپارتمان منزل داشتیم. من کنار پنجره نشسته بودم و داشتم قهوه می‌خوردم و روزنامه می‌خواندم. صدای پارس سگی از کوچه بلند شده بود و قطع نمی‌شد. زبان بسته چنان پارس می‌کرد که نتوانستم بگیرم و بنشینم. پنجره را باز کردم و به کوچه نگاه کردم. سگ کوچولو و ولگردی بود. رفتم پایین که چرخش کنم و فرارش بدهم. در را باز کردم. زبان بسته تا چشمش به من افتاد شروع کرد به زوزه کشیدن. معلوم بود که جاییش درد می‌کند. پوزه‌اش را گذاشته بود روی سکو و چشمش را به من دوخته بود. وقتی بغلش کردم، متوجه شدم که یکی از پاهایش شکسته. زخمش را شستم و مرهم گذاشتم و بستم. مدتی زوزه کشید و ناله کرد بعد ساکت شد. شکمش را سیر کردم. گرفت و خوابید.